

Siamak Filizadeh



من بر شما جور دیگری حکومت خواهیم کرد، اگر زنده بمانم
منتسب به ناصرالدین شاه قاجار هنگام مرگ بعد از ترور

شهر بزرگی در اعماق تاریخ زمین، آرام نفس می‌کشد. شهری سالخورده،
به قدمت تاریخ استبداد بشر.
دیوار بلندی شهر را در آغوش گرفته است. دیواری بزرگ شده با نقش عشق
به فرمان پادشاه.
پادشاهی که هر پنجاه سال یک بار، در یک روز و ساعت معین هدف گلوله
قرار می‌گیرد و جان می‌دهد. تشییع جنازه هر بار باشکوه تر از پیش برگزار
می‌شود و بنای آرامگاه تخریب شده هر بار بزرگتر.
روز بعد پادشاه از گور برمی‌خیزد، به کاخ می‌رود و حکومتش بی هیچ تغییری
از نو تکرار می‌شود. می‌گویند با فرشته مرگ معامله کرده است و عده‌ای بر
این باور، که مردمان شهر در دل خود نام او را صدا می‌زنند و از خداوند
می‌خواهند پادشاه را به آنان بازگرداند.
تاریخ این شهر یک بار برای همیشه نوشته شده است، سیری به مانند یک
دایره دارد که نقطه شروع و پایان آن یکی است.
نام این شهر «آندرگراند» است.

I will rule you in a different manner, if I stay alive...

Attributed to Nāser-al-Dīn Shah at the hour of his death

A vast city that slowly breaths in the dark depths of the earth.
An ancient city, as old as the history of Human despotism. A
high wall embraces the city. A wall that according to orders
of The King, is decorated with patterns of love.

The King that every fifty years, at an exact date and hour
is assassinated. The funeral ceremony that is held is more
elaborate every time with the crumbling Tomb built even
larger.

The next day The King rises from his tomb and goes to the
palace, and his dominion is repeated with no alteration.

It is said that The King has made a pact with the angel of
death, and there are others that believe that the citizens of
the city are recalling his name in their hearts and ask God to
return him to them.

The History of this city has been written once and for eternity,
it has a circular motion , where the beginning is the end.

The Name of This City is "Under Ground".

بر سر نهادن تاج کیانی Coronation

تاج‌گذاری ناصرالدین شاه با کبکبه و دبدبه‌ی فراوان و بنا بر کلیه‌ی مراسم رسمی به دست گرفتن قدرت پادشاهی انجام پذیرفت. شاه در ساعت فرخنده‌ای که منجم‌باشی معین کرده بود وارد شهر شد و مورد استقبال «شاهزادگان خاندان سلطنتی، بزرگان، مقامات دولتی و تقریباً تمامی جمعیت تهران» قرار گرفت. هفت ساعت و بیست دقیقه پس از غروب آفتاب، در نخستین سلام عام خود، ناصرالدین شاه «مدت کوتاهی طبق تشریفات» در ایوان بیرونی تالار سلام کاخ گلستان بر تخت مرمر نشست، «تاج کیانی بر سر و تمام نشان‌های سلطنتی را در بر داشت».

Shah's coronation was held amid pomp and ceremony symbolic of the Shah's to mark the accession of Shah to power. Entering the capital at the most auspicious hour, as foretold by the royal astrologer, he was received by "the princes of the royal family, the notables, the chiefs of departments and nearly the whole population of Tehran." Seven hours and twenty minutes past sunset in his first public levee, he "sat in state for a short time" on the marble throne in the open veranda of the Golestan hall of audience, "wearing his crown and all the insignias of royalty.



انيس الدوله Anis al-Dawla



غزال گریزپای The Flying Gazelle

جیران (واژه ترکی است به معنی غزال) دختری از روستای تجریش و نخستین همسر بی‌اصل و نسب ناصرالدین شاه بود، که به خاطر دل‌باختگی شدید شاه توانست نفوذی شایان در امور دربار به دست آورد. جیران را ابتدا جهت فراگرفتن رقص و آواز به حرم شاهی آورده بودند و اولین بار ظاهراً اندکی پس از مرگ امیرکبیر، در جمع ملازمان مهدعلیا، نظر شاه را به خود ربود. آوازخوان جوان با دلبری‌های خود، به سبک قصه‌های هزار و یک شب که بسی محبوب شاه بود، و تشویق مهدعلیا، به قلب شاه راه پیدا کرد.

جیران وجیه و صریح‌اللهجه شیفته شکار و اسب‌سواری بود. موقع سواری چکمه و لباس مردانه می‌پوشید و روی‌بندش را دور پیشانی می‌پیچید. در مقایسه با بانوان خاموش، کم‌رو و اکثراً وزین حرم‌سرا، موجودی کاملاً استثنایی بود، به‌خصوص که رفتاری برخلاف حجب خاموش زنان دیگر داشت.

The daughter of a villager Jeyran (Turkish for gazelle; so nicknamed for her charming eyes) was the first of the women of humble origins among Shah's wives who because of the Shah's affection managed to wield great influence over the affairs of the court. Brought to the royal harem to be trained as a female musician and singer, she must have first caught the Shah's attention perhaps just after the Amir Kabir affair. With a style reminiscent of the stories of The Thousand and One Nights, of which the Shah was so fond, the young singer found her way into the Shah's heart as much with her own charms as with Mahd e Olia's blessing.

Attractive and outspoken, she was fond of riding and hunting. In the saddle, complete with boots and a man's outfit and wrapping her facial cover around her forehead, she was a total anomaly next to the grave, often overweight and timid ladies of the harem and in her behavior exhibited a sharp contrast to their mute mannerisms.



تبعید مهدعلیا به قم

حالا که یکه و تنها مانده‌ام، به هر طرف نگاه می‌کنم نه یاری می‌بینم، نه پشت و پناهی. در مادر شاهی الان از من بی‌پناه‌تر کسی نیست. هرکس می‌خواهد پادشاه را از من برنجاند، مرا از اینجا فراری کند، و شاه را رسوا بکند، همان به غضب خود شاه گرفتار شود. دعایی است که در حضرت معصومه از برای میرزاتقی‌خان کرده‌ام؛ با من سر به سر نگذارید. اگر من در درگاه خدا رو سیاهم، ولیکن بسیاری کارهای بزرگ برای من کرده است. حالا هم خدا راضی نمی‌شود که به این شدت مادر و فرزند را از هم جدا بکنند.

شکوهی مهدعلیا از امیرکبیر در نامه‌ای به برادرش عین‌الملک

Exile of Mahd e Olia Queen Dowager

I remained here alone and on my own. Looking in all directions, I see neither a friend nor a supporter. Now in the position of queen dowager no one is as defenseless as I am. I thus take refuge with the same King of the Martyrs so that if anybody desires to turn the king against me, drive me away from here, and scandalize the Shah, that person himself will become the victim of the Shah's wrath. This is the pledge I made in the shrine of Ma'suma for Amir Kabir. Let him not harass me. If at God's threshold I am blameworthy, still He has done many great works for me. Here, too, He will not let a mother be so severely parted from her son.



شاه و سفیر انگلیس

انسان به قول عوام یک روز به دنیا آمده است و یک روز هم خواهد مرد. این شعر هم خیلی معروف است که یک مرده به نام به دو صد زنده به ننگ. البته صاحب شریعت و خداوند عالم هم راضی به خفت دولت ایران نمی شود. خدا خودش می داند که از اول الی حال طالب جنگ با انگلیس نبوده و نیستم. خواستم آنها در هرزگی و شدت عمل خودشان اندازه و انصافی داشته باشند. نخواستم مثل زن لوند هر ساعت که می گویند زیر جامهات را بکن تسلیم شوم. البته غیرت صاحب شریعت قبول این معنی را نخواهد کرد که بی جهت دولت ایران تزییع شود. من در سلطنت و شما در وزارت و نوکری خلاف غیرت دین و مذهب و ملت و خلاف عقل و رویه مردی نکرده ایم. اگر خداوند عالم پسندید فیها المراد و الا بحثی بر ما وارد نیست. چه کنم؟

نامه‌ی شاه به میرزا آقاخان نوری در آستانه‌ی حمله‌ی انگلیس به ایران

Shah and British Ambassador

“Man,” as people say, “is born one day and will die one day.” This verse, too, is very well-known: “Dying with honor is better than living two hundred lives in disgrace. Surely the creator of this world and the founder of the faith will not accede in the humiliation of the Persian state. God knows that from the outset we were not, and still are not, desirous to fight with England. I wished to make them recognize a limit to their mischief and arrogance. But I did not want to behave like a loose woman who gives in as soon as she is asked to remove her underwear. The honor of the founder of the faith certainly would not consent that the government be ruined in vain. I as the king and you as the prime minister and a state’s servant have not behaved contrary to the honor of our faith and our nation or against reason and fortitude. If the Lord of this world approves, this is our ideal. If not, there is no fault upon us. What else can be done?”



شاه و سفیر روسیه **Shah and Russian Ambassador**



توطئه Conspiracy



توطئه Conspiracy



قتل امیر **Murder of Amir Kabir**

حاج علی خان پیشخدمت خاصه فراش باشی دربار سپهر اقتدار مأمور است که به فین کاشان رفته میرزاتقی خان فرهانی را راحت نماید و در انجام مأموریت بین الاقرآن مفتخر و به مراسم خسروانی مستظهر بوده باشد.
فرمان قتل امیر کبیر

The Shah's autograph note informed 'Ali Khan, the chief of the royal outer servant (farrash-bashi) and Amir Kabir's old protégé turned enemy, that he had been "designated to go to Fin of Kashan and relieve Amir Kabir." In accomplishing this mission, promised the royal command, "he shall be honored among his peers" and should be confident of the Shah's "imperial benevolence."



میرزا آقاخان نوری

میرزا نصرالله نوری، مشهور به آقاخان دارای شخصیتی بسیار متفاوت با صدراعظم پیشین بود. وی طرفدار بسیاری از چیزهایی بود که امیرکبیر قصد برانداختن شان را داشت و به همین جهت نیز ناصرالدین شاه و دربارش وی را به صدارت برگزیده بودند، نوری با آن که به هنگام رسیدن به قدرت نسبتاً جوان بود، از مکتب کهن سیاستمداری به عملی‌ترین وجه آن پیروی می‌کرد. او ترفندبازی زیرک و محافظه‌کار، و وارث خاندانی دیوانی بود که سالیان سال در مقام منشی و مستوفی لشکر به قاجاریه خدمت کرده بودند. سر و وضع و رفتار پرتبخت‌ترش، ریش بلند خضاب کرده‌اش به سبک قدیم، البسه آراسته و مزین، زندگی پرتجمل، اهل و عیال و ملازمان فراوانش همه تذکاری عمومی به ایام شکوه‌مند سلطنت فتح‌علی‌شاه بود، روزگاری که دولت‌مداران ایران چندان در اندیشه‌ی کاستی‌ها نبودند و بیش‌تر به جلال و شوکت خویش می‌نازیدند.

Mirza Agha Khan Nuri

Was a man with a personality very different from the late premier's. He stood for much that Amir Kabir had tried to change and for the same reason appealed to Shah. Though relatively young when he came to power, he represented the old school of statesmanship at its most pragmatic. A conservative-minded and shrewd maneuverer, he was heir to a family of bureaucrats who had long served the dynasty as army accountants and secretaries. His lofty demeanor, long, old-style dyed beard, ornamented robes, lavish lifestyle, and extensive household and entourage were deliberate reminders of the glorious days of the dynasty, when Persian statesmen were less conscious of their disadvantages and prouder of their magnificence.



کابوس شاه Nightmare

تو سی سالت تمام شده و وقت آن است که سر عقل بیایی و در فکر آسایش رعایا باشی. بدان که زمامداری درست با گذاشتن چند ملعبه‌ی دست‌نشانده و چند آیینه در برابر دیدگان، تفاوت دارد. عدم حسن نیت در دولت مملکت را خراب کرده برای خلق بسی ادبار ارمغان آورده است. در نتیجه تلون رأی تو اکنون هرکسی هرچه می‌خواهد می‌کند. یکی مستأصل، دیگری مطمئن به سوءعمل، دیگری در تمهید خیانت، دیگری در فکر فرار، دیگری منتهز فرصت طغیان است.

ای شاه! به خدا، زمان ابراز مردانگی به سرعت می‌گذرد، و بدبختی مردم از اندازه گذشته است. مواظب رفتارت باش. مردم را از فلاکت درآور و (الا) اگر رعایایت دست به قیامی که خواست اعلی و ادنی است زدند معذورشان دار. مستی از سر بیرون کن والا ما چیزهایی در دست داریم که در صورت افشا رخسار از شرم می‌پوشانی. بخش‌هایی از کتابچه‌ای به قلم شخصی ناشناس که به شاه تسلیم شد. نویسنده ادعا کرده بود که پانصد نسخه از آن را آماده‌ی پخش به سراسر مملکت می‌باشد.

Thou hast passed thy thirtieth year, and it is time that thou didst learn wisdom, and were thoughtful of the welfare of thy subjects. Know that ruling well is something different from setting up a few puppets, mirrors to be stared at. The state has been ruined by want of good faith in the government, which has brought ill enough on the people. Every man acts now as he pleases owing to thy vacillating counsels. One man is desperate, another rendered confident in his evil deeds, another plots treason, another meditates flight, another is on the look out for an insurrection.

Shah! By God, the time for thy being a man is fast passing, and the misery of the people has already passed all bounds. Take heed of thy ways, relieve the affliction of thy people or hold thy subjects absolved, if they take measures to bring about what high and low desire. Put away thy intoxicating drinks, or we have that in hand which if made known will make thee hide thy face for shame.



کلانتر The Sheriff



بلوای نان

در ماه شعبان نارضایی مردم به بلوهای وخیم نان انجامید و ثبات دولت شاه را بیش‌تر به مخاطره انداخت. در تهران زنان گرسنه «از اروپایی‌ها و خارجی‌هایی که از کنار آنها می‌گذشتند پول و صدقه می‌خواستند». یک روز هنگامی که شاه از شکار بازمی‌گشت، پنج تا شش هزار زن بدون روبند که به نشان ادبار گل به سر خود مالیده بودند دور او را گرفته و فریاد می‌کشیدند و «نان می‌خواستند» فرآش‌های محافظ شاه با چوب و شلاق به جان آنها افتادند ولی زنان سنگ به سر و روی فرآش‌ها زدند و کالسکه‌ی شاه را محکم چسبیدند. مردمان گرسنه دکان‌های نانوايي را «در برابر چشم شاه» غارت کردند و محمدخان قاجار وزیر جنگ، که همراه شاه بود، نیز گرفتار شد. زنانی که می‌دانستند که وی یکی از محترکین اصلی است و انبارهای غله‌ی مهر و موم شده‌ی بزرگ دارد، محمدخان را از اسب پایین کشیدند و کتک زدند. حضور زنان در بلوا، مثل همیشه، بسیار چشم‌گیر بود. روز بعد انبوه گرسنگان حتی به تعداد بیش‌تری کاخ سلطنتی را محاصره کردند و هزاران تن زن از دروازه‌های بسته بالا رفتند، داخل ارگ شدند و به تشویق مردان خویشاوند که در پشت سر منتظر فرصت برای برانگیختن قیام جدی‌تری بودند، با سنگ به قراولان حمله بردند. شاه با طغیانی خطرناک مواجه شده بود، لذا محمودخان نوری کلانتر تهران فراخوانده شد. کلانتر با سی سال خدمت در این سمت چهره‌ی شناخته شده‌ای برای همه‌ی مردم پایتخت بود. کلانتر قول داد به زودی غوغا را می‌خواباند. به میان جمعیت رفت و با

The Bread Riot

By winter public discontent led to serious bread riots, threatening the very stability of the Shah's rule. On the Shah's return from hunting he was surrounded by 5,000 to 6,000 women with their veils removed and with mud rubbed on their heads as a sign of misfortune, "yelling for bread." Responding to the sticks and lashes of the royal guards with pellets and rocks, the women clutched at the Shah's carriage, and only with great difficulty did the royal cavalcade managed to pull its way through the crowd and slip into the royal citadel. The hungry demonstrators nevertheless gutted the bakers' shops "under the very eyes of the king," and the minister of war who accompanied the Shah, was apprehended by the crowd. His reputation as a major speculator with massive sealed granaries was well known to the women, who dragged him out of his saddle and beat him up.

Next day the starving crowds surrounded the royal palace in even greater numbers. Climbing the closed gates, "thousands of women made their way into the citadel and began to assail the guards with large stones while being urged on by their male relatives, who under cover of their attack, were looking out for an opportunity to effect a more serious rise." In facing a far more

چوب دستی‌اش تنی چند از زنان را به شدت کتک زد ولی خود این عمل لاجرم مردم را بیش‌تر برآشفته. یکی از زن‌ها حتی دوان خود را به سفارت انگلیس رسانید و فریادزنان امداد خواست. شاه که از ظاهر شدن انبوه پرهیاهوی خلق به تشویش افتاده بود فوراً کلانتر را احضار کرد و به قرار مسموع به او گفت: «اگر تو در پیش چشم من با رعایایم این چنین بی‌ترحمی، در غیابم مرتکب چه سوء اعمالی میشوی؟» آنگاه فرمان داد کلانتر را فلک کردند و مویش را از بیخ تراشیدند. ولیکن درحالی‌که دستورات شاه در شرف انجام بود، آتش غضب ملوکانه آنی چنان برافروخت که «لفظ هولناک طناب را بر زبان آورد». نسق‌چیان مبارکه بی‌درنگ «طنابی به گردن کلانتر انداختند و لحظه‌ی بعد در حالیکه پاهای‌شان روی سینه‌ی او آمده بود، واپسین آثار حیات را با لگد از بدنش خارج کردند». پس از آن جسد عریان محمودخان را «در میان انزجار عوام الناس» در خیابان‌ها بر خاک کشیدند و بر یکی از دروازه‌های شهر از پاشنه‌ی پا آویختند. برای تکمیل نمایش غضب و ارباب «شاه جامه‌ی سرخ» در بر کرد، که از قدیم‌الایام علامت خشم و خون‌ریزی شاهانه بود.

dangerous riot than that he had encountered before, the Shah seemed utterly helpless. An emergency meeting of the Council of the State convened in the Shah's presence could do little but summon the influential mayor of the city, Mahmud Khan Kalantar Nuri. An official with years of service as mayor, he was a public figure known to the entire populace. He could only promise the reproachful Shah that he would soon put down the riot, but when he returned to the crowd the second time in the company of his servants and furiously beat several women with large sticks, it was inevitable that his action would only further incite the crowd. Experiencing some "trepidation" upon the appearance of the tumultuous mob, the Shah immediately summoned the mayor back into his presence. "If you are thus cruel to my subjects before my eyes," he reportedly said, "what must be your secret misdeeds?" He then ordered the mayor bastinadoed and his beard cut off. But while his orders were being carried out, in a moment of rage the Shah "uttered the terrible word tanab [rope]." The executioners immediately "placed a cord round the unhappy man's neck and in an instant more their feet were on his chest, trampling out the last sign of life." "—and when Mahmud Khan's naked body was dragged through the streets "amid the execration of the multitude" and hung up by the heels at one of the city gates. To complete the spectacle of ferocity and intimidation, the next day the Shah wore a "suit of red clothing," an ancient symbol of royal rage and further bloodshed.



بلوای نان The Bread Riot

C Print . 205×135 cm



حال غیرت Vigor

هر که یک دفعه پادشاه را دیده باشد می‌تواند یقین کرد که این سلوک و کیفیت از برای شخصی به آن طبیعت موافقت نمی‌کند. جوانی است غیور، تندمزاج، فخرطلب، زیاد خودرأی، دشمن آسودگی و زیاده از وصف طالب جنگ، خروج انگلیس از طهران از برای او عیدی بود. از آن وقت، قلب او که مدت‌های مدید از تسلط دول خارجه منزجر بوده ابتدا کرده است به باز شدن شعف و سرور، و حالت ساکت و غیرمختلف در خانه تبدیل شده است به غیرت و حمیت.

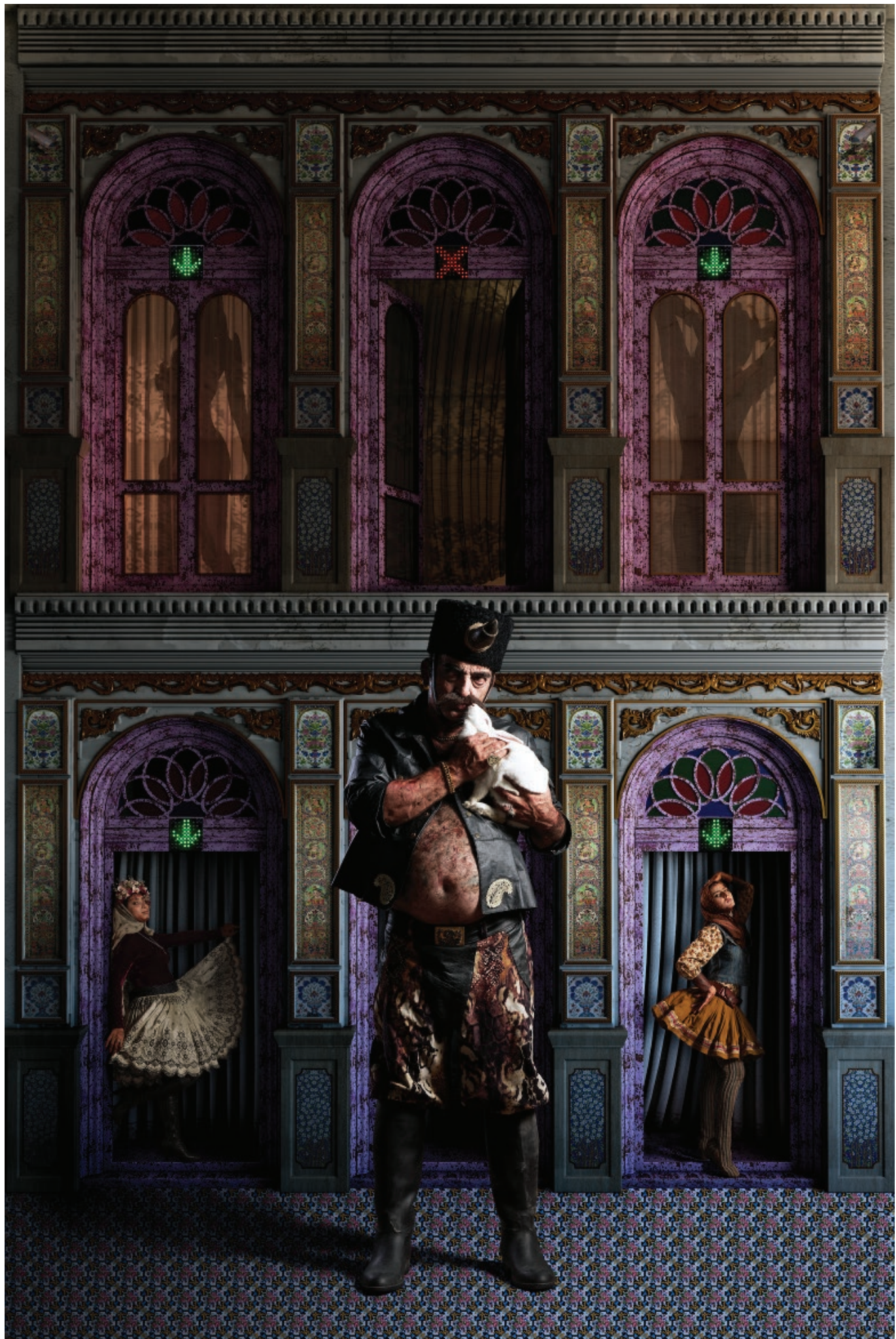
روزنامه وقایع اتفاقیه. شماره ۳۰۴

Whoever has seen him once could ascertain that such a course of conduct and treatment could not agree with his nature. He is a proud and fierce young man who is ambitious, highly autocratic, combative, and extremely warlike. The English departure [from Iran] was a cause for celebration for him. Since then, his spirits, which for a long time had been depressed because of the intimidation of the foreign powers, have begun to turn to joy and jubilation and his melancholy and subdued mood indoors has changed into pride and self-esteem.





حرمسرا Harem



بازگشت از فرنگ **Return from Europe**

C Print . 130×130 cm



مرگ مشکوک امیرقاسم میرزا، پسر جیران ولی عهد موردعلاقه شاه

امیرقاسم شش ساله تنها دو هفته پس از انتصاب به ولایت عهدی جان سپرد. علت مرگ را «تب ورم مغزی» خواندند. شاه از فرط اندوه از خود بی خود شده بود «سر به دیوار می کوفت» و «چند روز لب به غذا نزد» مرگ فرزند برایش فقدان بزرگی بود، و عواطف شاه چنان لطمه دید که تا سالهای سال دیگر نتوانست علقه‌ی عاطفی به کسی پیدا کند.

Death of Amir Qasim

Only two weeks after his reaffirmation, Amir Qasim Khan, the six-year-old heir apparent, died of what was diagnosed as “brain fever” an illness most likely to have been meningitis. the Shah was helpless, “hitting his forehead against the wall,” and would not eat for days. The sense of loss was profound, leaving a permanent mark on the Shah’s sentiments and on his ability to forge emotional attachments for decades to come.



میرزا رضا کرمانی (رضای شاه‌شکار) **Mirza Reza Kermani (Reza-e Shah Shekar)**



ترور **Assassination**



شاه بی کفن ماند

پیگر پادشاه از لباس عاریت برهنه شد، مانند خرمنی گل که جور خزان به آن دست نیافته و تن جوان که از دوران پیری فرسوده و فرتوت نشده ناصرالدین شاه در یک خواب خوش و سیمای مهوش، خون دل نازنین را که هنوز می چکید به آب داده. کفن خواستند نبود. تربتی که این پادشاه بدبخت به دست خود از مرقد مطهر حسین ابن علی صلوة الله علیه که پیوسته به آن تبرک می کرد و بایستی در این حین به بدنش آمیخته شود به دست نیامد.

محمدعلی خان امین السلطنه رخت دار و صندوق دار که با بی سوادگی و ناقابلی به توجه و الطاف این پادشاه مکانتی داشت نه خود ماند و نه کسی در صندوق خانه گذاشت که لوازم تجهیز پادشاه معطل نماند. پس از ساعتی که شاه ایران برهنه و بی کفن ماند، عضدالملک برد متبرک و تربت خالص و ذخیره ی روز سیاه خود را آورد و شاه را از خاک برداشت. جنازه را بعد از غسل و تکفین به اطاق بردند، حالا شال نیست که احتراماً جسد مطهر را به آن بپوشانند چرا که پروردگان نعمت و برآوردگان تربیت شاه مقتول همه پراکنده و به خود مشغول بودند، بالاخره امین الدوله به آقا نجف نایب گفت یک طاق شال ترمه ی رضایی که به مختط دوخته شده بود بشکافد و روی جنازه. به روایت امین الدوله

Shah Without Shroud (Kafan)

Body of Shah was naked now, like a bouquet of flower that Autumn had not stroked, his body was young untouched by age, the Shah was in a pleasant dream, and his features were moon like. They asked for the Shroud (Kafan). The Shroud that the Shah had brought back with him from the holy shrine was nowhere to be found.

After an hour that Shah had remained naked, one of the courtiers brought his own shroud and so finally Shah's body could be removed. Once ablution was completed, they could not find the ceremonial Shawl to cover his body, as all courtiers were busy with their own affairs. Finally prime minister told the grooms to remove stitches from an already sewn piece of shawl and to cover the body.

Diaires of Amin ol dolleh



بدون عنوان **Untitled**

C Print . 80×150 cm



شمع آجین Sham Ajeen

ابوتراب خان نظم الدوله رییس نظمیه بود و بازجویی از میرزارضا به عهده او محول گردیده بود، در گزارش رسمی استنطاق نوشته شده است: ”هوالمعلیم، این سوال و جواب و استنطاق است که عجالاً و به طور ملائمت و با زبان خوش از میرزامحمد رضا به عمل آمده است، لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه بهتر از این مطالب را بروز خواهد داد.“

بخشی از جوابهای میرزارضا در استنطاق:

من قدری از خارجه را دیده‌ام. ببینید دیگران چه کردند، شما هم بکنید. لازم هم نیست حالا قانون بنویسید. قانون نویسی حالا در ایران مثل این است که یک لقمه نان و کباب به حلق طفل تازه متولد شده بپایانید، البته خفه می‌شود. ولی با رعیت مشورت کنید. مثلاً به فلان کدخدای ده بگویید به چه قسم از تو مالیات گرفته شود و با تو رفتار کنند، راضی خواهی بود؟ هرطور او بگوید، با او رفتار کنید. هم کارتان منظم می‌شود و هم ظلم از میان می‌رود.

پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد، هنوز امور را به اشتباه به عرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمر آن درخت، وکیل الدوله، آقای عزیزالسلطان، امین خاقان و این ارازل و اوباش بی‌پدر و مادرهایی که ثمره این شجره شده‌اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند، چنین شجور را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد. ماهی از سر گنده گردد، نی ز دم. اگر ظلمی می‌شد، از بالا می‌شد.

Abou Torab Khan, the commissioner of police who was in charge of interrogation, in his official report, writes: “ Only God knows, thus far these are answers of Mirza under normal interrogation, once he is put through torture and enough damage is caused, he will be more forthcoming”.

Mirza Reza's answers:

I have seen a bit of the world. Go and see what others have done and do the same. It's not even necessary to write new laws. Writing laws now in Iran is akin to feeding the infant with bread and kebab, it will only be suffocating. But consult the people, for example talk to the chief of a village and ask him what kind of taxes they will be content with, and what kind of treatment they will prefer? Whatever he says treat people in that manner. In this way the affairs of regime will be organized and tyranny will be obliterated.

A Shah that has ruled for fifty years and is still receiving wrong information and he does not investigate, and after all these years the fruit of this tree is the thugs and brutes of court who are menace to society, this kind of trees should be cut down to avoid these fruits. The fish rots from its head not from the tail. Tyranny is dictated from above.



بدون عنوان **Untitled**



اعدام Execution

به نوشته‌ی کاساکوفسکی (رییس قزاق‌خانه): میرزا را دست بسته آوردند. او می‌خواست خود را شجاع و خونسرد وانمود کند، ولی چون چشمش به دار افتاد ظاهراً روحیه‌اش سست شد. ولی باز هم آن اندازه قوت قلب داشت تا بگوید: ”من بابی نیستم و مسلمان خالص هستم.“ و شروع کرد به ادای شهادتین. سپس گفت: ”این چوبه دار را به یادگار نگه دارید. من آخرین نفر نیستم“...

Colonel Kasakofski writes that: Mirza was in handcuffed. He wanted to appear cool and brave, but once he saw the hanging poll he lost his nerves. But he still had the strength to say that he is not Bahaie and is a devout Muslim. He started saying prayers. And said “ Keep this Poll as a souvenir, I will not be the last one”.



رستاخيز Resurrection

C Print . 130×130 cm

